

از آنان و اینان...  
از آنزمان و اینزمان...  
ب. مهنوش / میمالف

چند نوشته در باره اسکنندری و حزب توده

#### از شماره 4

### 1. مرگ اسکندری :

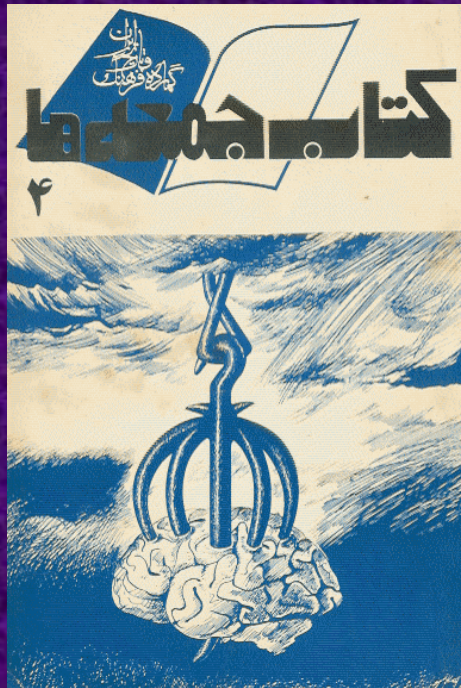
- نامه فریدون کشاورز  
- خطابه ماکسیم رودنسون  
- یادداشت خسرو شاکری

### 2. حزب توده :

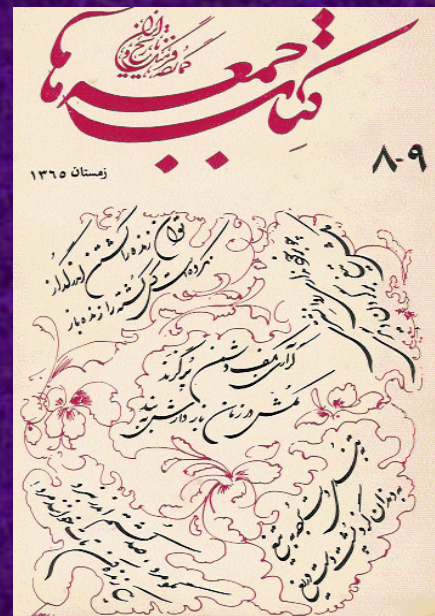
- نامه محمود بقراطی به " کمیته مرکزی حزب توده ایران "  
- اخراج از حزب توده ایران

#### از شماره های 8-9

- نورالدین کیانوری : در باره تنفرنامه نوشتن بعضی از اعضاء



کتاب جهان		پايشيز ۱۳۶۴
۳	با خوانندگان	
۵	چهار طرح در نفي اعدام	
۹	نمازهم در نفي حکم اعدام	
۱۳	نگاهی به زندگي و آثار رایش	
۲۳	کلام و سياست	
۲۴	هنر کرافیک از ديگه چسپ	
۵۲	مرگ ایرج اسکندری:	
۵۴	نامه فریدون کشاورز	
۶۱	خطابه ماکسیم رودنسون	
۶۵	یادداشت خسرو شاکری	
	نامه محمود بقراطی به کمیته مرکزی حزب توده ایران	
۶۷	اخراج از حزب توده ایران	
۸۹	پیرامون شیوه تولید آبیانی	
۹۱	حقانیت شیوه تولید آبیانی (ماژیار)	
۹۴	بؤ نسد تخته، فدرالیسم در هند	
۱۱۳	مرفی کتاب و شعر	
۱۲۶		



# مرگ اسکندری

در بنا بر گذشته درگذشت اسرج اسکندری با جلسه هیئت مشـوولان محمه، کتاب جمعه ها مصادف شد. رویکرد ما می توانست نسبت به ایـین حادثه دو گونه باشد: نخست بی اعتباری، دوم کوشش برای شناساندن اسرج اسکندری به مثابه یکی از بنیان گذاران ورهبران مشـوول حزب توده. ما راه دوم را برگزیدیم.

صورت این رویکرد از آنجایی می شد که شناسایی شخصیت سیاسی اسکندری و جایگاهی که در تصمیم گیری های حزب توده در مقاطع حساس سیاسی ایران داشت زمینه ای برای شناخت بهتر مسائل درونی و حزب توده را فراهم می آورد. زیرا، اگر چه موضع گیری های اجتماعی و سیاسی حزب توده، طی حیات جهل و چهار ساله خود بر بسیاری روشـ است. به وارونه، مناسبات درونی آن، جایگاه شخصیت ها، رابطه با اتحاد شوروی هنوز بخشی مهم از دنیای ناشناخته تاریخ ایران را دربر می گیرد. رعایت بی غرضی، ما را بر آن داشت تا از چهار بن گشته اسکندری را می شناختند تا ما کنیم تا نظر خود را در باره وی به نگارش در آورند. پروفیسور فریدون کشاورز، پروفیسور ماکسیم رودنسون و پروفیسور همکارمان خسرو شاکری و یکی از دوستان و همزمان قدیم اسکندری، که به ملاحظات شخصی از سردن نامش اجتناب می کنیم، دعوت ما را با پاسخ مثبت دادند. نوشته های سه تن اول را در این شماره خواهید خواند. مسائلی که تا این لحظه از شخص چهارم پاسخی دریافت نشده است، روشن است که این معرفی مقدمه ای بیش نیست. ۴۱ نواری که از خاطرات اسکندری ضبط شده است، می تواند امید دهد که گره های پیوسته ی تاریخ حزب توده که نفوذی بر تعیین کننده در کنش های چپ ایران داشته است، گشوده شود.

هیات مشـوولان مجله

## نامه فریدون کشاورز

دوست گرامی... از من خواسته‌اید که برای کتاب جمعه‌ها نوشته‌های درباره ایرج اسکندری که در آوریل گذشته فوت کرد، بفرستم. این یک آن نوشته‌ها:

با بدراسند انگوتم که:

۱- کسی که درباره شعری یا واقعه یا سازمانی چیزی می‌نویسد، باید در استراحت، در خواب، در خوردن و گذشته، خوش و معصومان خود را به کناری بگذارد تا صاحب و معدی شخصی در نوشته‌اش در حالت بکند. من این بکنه را در همه نوشته‌ها بزم مراعات کرده و خواهم کرد، زیرا امانت‌دارم که مراعات بکنم. بگردن این اصل اساسی خلاف شرف و حیثیت بگم مرد سیاسی است.

۲- همه می‌دانند که من خیلی قبل از هرات شاه مطبوع از انستان صاحب‌های بفرمان فرانسه در آذرماه ۱۳۵۶ (دسامبر ۱۹۷۷) در زندان داشتم، که یک سال بعد به شکل کتابچه‌ای زیر عنوان **من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران** در آورده‌ها هزار نسخه در ایران و در خارج به فارسی منتشر شد. در اینجا، و به این مناسبت اجازه بدهم دیدن آوری کنم که من هیچ زمانی برای نوشته‌هایم پولی دریافت نکرده‌ام، بلکه منافع آن را به ناشرین بخشیدم، زیرا منظورم آگاهی نسل جوان ایران بوده و هست تا بگراشتن‌ها امثال مرا تکرار نکنند. بنا بر این من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را، دکتر رادمینش و ایرج اسکندری را نیز در برمی‌گیرد، زیرا رادمینش، پس از ظلم شدن از دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده، تا آخر عمر عضو کمیته مرکزی باقی ماند و ایرج اسکندری تا آخر عمر عضو کمیته مرکزی و هیئت اجرایی حزب بود. رادمینش چندین دهه و ایرج اسکندری مرتب یک دهه در اول حزب توده بودند و "خدا می‌داند" چه اسرار آگاه‌کننده‌ای برای جوانان فردای ایران و عموم ایرانیان را با خود به گور برده‌اند. این دو نفر، مانند همه انسان‌ها محاسنی داشتند و خطاها داشتند. هائی بی‌سازمان سرزده است، و هفت‌هائی نیز داشتند و شرط صداقت و شرف است که به هر دو جنبه توجه شود.

در زندگی شخصی رادمش مردی آرام بود و زندگی "بی سراسر وصالی" داشت و وقت آزاد خود را در خانه و در میان همسر و فرزندانش می گذراند. ایرج (مایکدیگر را ایرج و کشا و رز خطاب می کردیم) مردی "خوش مشرب" گپ را و جالب در گفت و شنود و "خوش گپ" دران در زندگی شخصی بود. باید اضافه کنم که من شخصا "عقیده دارم کسسه مردان سیاسی بخصوص همکامی که در دبیری حزبی هستند، باید از رهبر جهت برای دیگران نمونه باشند و از بسیاری از لذات و خوش های زندگی که دیگران از آن بهره مند می شوند، بگذرند. من هر وقت از چپیس نمونه ای در زندگی شخصی صحبت می کنم، قیافه هوشی مین رادمش حزب کمونیست ویتنام را یاد می آورم. به همین گفته برای زندگی شخصی آن دو اکثرا می کنم. اکنون به فعالیت ایرج در حزب توجه مسرتانم

بدون تردید ایرج اسکندری، پس از دکتر آراسی، از نظر سیاسی با سوادترین فرد گروه ۵۳ نفر بود که در زمان رضاشاه، دستگیر و زندانی شدند. در زندان بخصوص تحت تأثیر آرداش آونسین (آردشیر) که مردی جاه طلب بود، و نوشته های خود را در حرا می کشید (مضامی کرد، (مولاد را به روسی استال می نامید که نام استالین از آنجا بود) در بین زندانیان سیاسی دودسته گسی ایجاد شد، و رادمش، ایرج، یزدی، بهرامی، روستا و قراطی در یک گروه بودند، و بعدها آرداش کامبخش کیانوری مریم و بیروز و فروتن در رأس گروه مخالف آنان جوانان در حزب قرا گرفتند و این گروه بندی به حزب توده آورده شد، و در تمام تاریخ حزب همیشه کم و بیش مشکل شده و ادامه داشت. گروه کامبخش - کیانوری همواره برای "قبضه" کردن درست رهبری تلاش می کردند تا در آستانه انقلاب ایران (بهمن ۱۳۵۷) گروه کیانوری ایرج اسکندری را از دبیر اولی عزل کرد و خود کیانوری به جای او نشست. در این سواره در من متهم می کنم چنین گفته ام:

"مشاهده این که یک مرد حادثه جو، که خیانت او به حزب و میهن ما ثابت شده پس از سی سال فراکسیون سازی و کوشش، دبیر و دیکتاتور حزب شده (صحبت از کیانوری است - نویسنده) زیرا عملاً ایرج اسکندری دبیر کل حزب به معنای سبب پیروی و علاقه ای که به مقام دبیر کلی و مزایای که این مقام دارد ظاهرًا "دبیر کل" است و برده ای بیش برای پوشاندن دیکتاتور کیانوری نیست... و چنین ادامه داده شده که ساواک از همه "اسرار" باخبر شده است و... آن عریضه از اعضای حزب که در ایران مانده اند و سازمان های میهن پرستان ایران اند که ممکن است از این وقایع بی خبر باشند و به این سبب ممکن است یکبار دیگر در دام حاشیای بیفتند و یکبار دیگر حزب و مسردم ما دست و پا بسته به شکست و نابودی کشانده شوند... (همانجا ص ۱۷ و در ضمن به ص ۱۲۹ نیز مراجعه شود.)

دیدیم بعد از آنکه گروه کیانوری، در کودتای ۲۸ مرداد علیه زنده‌یاد مصدق قوای حزب توده را فلج و بی اثر کرد و ایران را دست و پا بسته " تحویل شاه و سیای آمریکا " داد، پس از انقلاب نیز ایران و حزب توده را با سازش و خیربری و جاسوسی برای " جمهوری اسلامی " تحویل آخوندهای آدم کش داد. در دوران فعالیت علنی حزب توده ۱۳۲۵ تا ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، یعنی روز تیراندازی به شاه، که حزب توده ضمیر فاشیستی اعلام شد و محبور به اختفا گردید، گروه کا میبخش - کیانوری در حزب در اقلیت بود و بدو به این مناسبت به کارهای مخفی پرداختند که در من متهم می گنسیم به تفصیل آورده شده است. از آن جمله

- ۱ - قتل احمد دهقان ، مدیر تهران مصور ، ۲ - قتل محمد مسعود مدیر روزنامه مردام - روز ۳ - تشکیل کمیته ترور ، ۴ - شرکت کیانوری با واسطه ، در جریان تیراندازی به شاه ، ۵ - قتل چند تن از افراد سادّه و غیر مسئول حزب - ۶ - قتل حسام انکرانسیسی ، ۷ - ایجاد قیام افسران خراسان ۸ - ایجاد انفجار در نوا و ... ۹ - ایجاد و ساقل انفجار در هواپیما در قلعه مرغی ، ۱۰ - ( همانجا ص ۴۱ و ۴۲ )

لازم به ذکر است که :

الف - قسمتی از این اعمال آوانتورستی ( ماجراجویانه ) و جنایت کارانه هنگامی انجام شد که حزب توده نه تنها علنی بود بلکه یک فراکسیون ۸ نفری نماینده در مجلس ۱۴ داشت که ایرج، رادمنش و من ، که سخنگوی فراکسیون حزب و رابط آن با کمیته مرکزی بودیم جزو آن بودیم و هر عقل سلیم و بی غرضی قبول می کند که یک کمیته مرکزی ۱۹ نفری یک هیئت اجراییه ۹ نفری ، آنهم با نبودن رادمنش و ایرج و من که همه می دانند ، اهل این نوع کارها نیستند نبوده ایم و بیستیم چنین تصمیمات احمقانه ای نمی گیرد .

ب - تا آنجا که من می دانم به نسیها کمیته مرکزی و هیئت اجراییه ؛ زاین اعمال جنایت کارانه خبر نداشتند ، بلکه رادمنش که دبیر حزب بود و ایرج نیز از این جریان ها خبر نداشتند و این را من ماسک همیشه مفید شرف و حیثیت حزب و راست می گویم .

ت - ولی همه ما پس از متلاشی شدن سا زمان حزب در ایران و آمدن کارها و افراد کمیته مرکزی به مسکو ، هنگامی که زبان کادر ها باز شد و صدایشان در آمد و " اسرار " ۲۲ فاش شد ، از آن جریانست مطلع شدیم و دیگر از سال های ۱۹۵۵ - ۱۹۵۶ به بعد مدتها بود که همه افراد کمیته مرکزی و حتی افراد سادّه حزب ( و البته ایرج و رادمنش ) از این جریانات با خبر بودند ولی به علل حندی که در من متهم می گنسیم آمده است ( سازشکاری ، ترس از افشای جنایت ، حفظ رفقای گروه خود و غیره ) کوشش در جلوگیری از افشای این جریانات

می‌کردند و در بلنوم وسیع چهارم کمیته مرکزی دیگر بیش از ۸۰ نفر از کادرها شرح ایس حریانات را بیشتر از دهان می‌و کمتر از دهان ایرج و رادمش شنیده و به رفقای خود گفته بودند. بنا بر این به تدریج همه افراد حزب در مهاجرت از آن خبر داشتند. در بلنوم چهارم سازش بین گروه رادمش و ایرج و گروه کامیج، کیانوری حاصل شد و همه کادرهای که در بلنوم چهارم بودند بجاظر دارنده که ایرج در آخر یکی از جلسات در باغ عماری که بلنوم در آن تشکیل می‌شد، دست مریم فیروز همسر کیانوری را گرفت و گفت "دختر عموجان، بیای برویم کمی با هم صحبت کنیم". همه حاضرین آرزوی بلنوم این منظره "عیر منظره" راه خاطر دارنده و این "دختر عموجان" در مسکو و رزبان کادرها، نامدنی بود. به این ترتیب در داخل رهبری آشتی شد (همانجا ص ۶۵). رادمش دبیرکل حزب که همیشه مردی غیر مصمم بود به راه حل ایرج اسکندری، که دبیرین راه حل ها بود، پیوست و به این ترتیب مک‌هیئت اجرائیه انتخاب شد که نصف آن از هر طرفی بود و دست دبیرکلی برای رادمش، که مخالف مراکسیون کامیج، کیانوری تا آنروز بود، باقی ماند. عده‌ای از کادرها و از آن جمله من با این "آشتی کنان" شدیداً بداند لغت کردیم رای در اقلیت ماندیم ... (همانجا ص ۶۵). پس از بلنوم چهارم، که هیئت دبیران سه‌نفری ( رادمش، ایرج، کامیج) انتخاب شد و گروه وی راه "قنیه کردن رهبری را" ماف‌تر کردند. سال‌ها گذشت و در ابتدای سال‌های ۷۰ گروه کامیج، کیانوری با ایرج کنار آمدند، و رادمش را برکنار و ایرج را سخای او دبیر اول حزب کردند. با آنکه ایرج سلطی‌ها نامه‌ای به کامیج در یک جلسه از جلسات اعضاء کمیته مرکزی در مهاجرت رده، او و راجان ولودهنده ۵۲ نغروقاتل ارادی "با میده بود و در ابتدای بلنوم چهارم کمیته های مرا علیه گروه کامیج نویا" تأیید کرده بود. (همانجا ص ۷۲، ۱۱۱ و نیز به ص ۱۲۲ و ۲۸ نیز مراجعه شود).

با این همه رهبری حزب و دبیر اول آن، یعنی ایرج، پس از مرگ کامیج سخنرانی غرائی، در باره فعالیت او کرد و او را یکی از بزرگترین کمونیست‌های ایران و یک انترنا سیونالیست بزرگ معرفی کردند "به من متهم می‌کنم و شرح زندگی کامیج در کتابی که حزب توده پس از مرگ کامیج به نام او منتشر کرد و جراید آنروز حزب مراجعه شود (همانجا ص ۲۶).

برکناری ایرج اسکندری بوسیله کیانوری، از طرف من در من متهم می‌کنم پیش بینی شده بود در صفحه ۳۸ چنین خوانده می‌شود: ... می‌آرزو بین این دو فراکسیون به شدت در حزب ادا می‌شد داشت ( منظور مراکسیون کامیج است کیانوری با رادمش و ایرج است. نویسنده) رادمش دبیرکل سابق حزب و ایرج اسکندی دبیر اول حزب، که دو نفر از آخرین باقیمانده‌گان پیروان ارانی در دستگاه

رهبری حزب بودند و طرفدارانشان در برابر فراقسیونی که ابتدا وانسیان ( اردشیر ) و بعدها کامبخش و کیا نوری و کم غلام سحبی دانشیان و رفقای او نیز به آن پیوستند ، قرار داشتند . بتدریج ، ایرج اسکندری ، که از طرف فراقسیون کامبخش کیا نوری تفریق و تشجیع می شد ، " رفیق قدیمی " خود را در امش را از دبیرکلی حزب برکنار کرد و جای او را گرفت . به یقین می توان گفت که نسیان فراقسیونی ، که از زندان رضا شاه بوسیله افراد قدیمی شروع شده بود ، و در حزب دائماً ادامه داشت و نقشه تصرف رهبری را می کشید ، با برکناری ایرج اسکندری از سمت دبیر اولی حزب بوسیله کیا نوری ، دبیر فعلی حزب و رهبر فراقسیونی ، که در قدیم آرتاشس وانسیان و کامبخش عضو آن بودند ، به سرانجام خواهد رسید . مطابق اطلاعاتی که از آلمان شرقی می رسید ما رزوه برای انجام این تغییر از چندین پیش شروع شده است ... می دانیم که این پیش بینی نیز درست در آمد و در آستانه انقلاب کیا نوری ایرج را برکنار کرد و خود دبیر اول شد .

همه آنچه در این نوشته می خواننده تفصیل قبل از فرار شاه از ایران در باره رادمنش و ایرج نوشته شده و در من متهم می کنیم ... به تفصیل وجود دارد و هیچ یک از این دو آنها را تکذیب نکردند . شکی نیست که بر این آنچه نوشته ام رادمنش و ایرج در داخل کمیته مرکزی با فراقسیون کامبخش و کیا نوری مخالف بودند ولی هیچوقت مخالفت آنها از پشت دیوار رودرهای بسته بیرون نیا مدوینا بر این همیشه به نحوی سکوت کردند و با آنها کنار آمدند . علت چه بود ؟ فشار اتحاد شوروی سیستم اسناین با علل دیگری ... ؟

بالاخره من در استعفا نامه خود در ماه مه ۱۳۵۸ یعنی ۲۷ سال پیش ، پس از شرح جناسات گروه کامبخش ، کیا نوری و استفاده از حزب به عنوان یک دستگاه تروریستی و آوانتوریستی ( ما جرایم جویانده ) و خرابکاری بدون اطلاع کمیته مرکزی و پیشنها دا فرج " خائنین و خرابکاران " ذکر این که افرادی که یکدیگر را خائن و بر شرف و جاسوسی می دانستند و هنوز هم می دانند با هم سازش کرده اند و در نهایت دست سستی کنند ... " نوشتم که از عضویت در این کمیته مرکزی شکی دارم و از آن استعفا می دهم و اضافه کردم که : " من تا کنون معتقد بودم که در مقابل باند کامبخش ، کیا نوری ، اکثریت در کمیته مرکزی مبارزه می کنند و با آنکه به رفقای مقابل این باند ایرادات بسیار جدی داشتم و دارم ، همیشه مخالفین باند کامبخش ، کیا نوری را در کمیته مرکزی اقصادی می دانستم که از نظر شرافت انسانی و حزبی بهتر از مخالفین غرضی بودند هستند ... ولی اکنون به این نتیجه نیز رسیده ام که برای شرافت و جدی و بعضی اشتباهات آنها و علاقه به دفاع از خطاها و اشتباهات سیاسی و بعضی ها و بی سوادسی رفقای نزدیک خود و حفظ موقعیت خود در رهبری

ورفقای خود در رهبری حزب باعث شده است که موقتا " این رفقا بسیار مخالفین خود، با ندکا میخوش - کیا نوری سازش کنند تا به کمک هم موقعیت متزلزل خود را حفظ نمایند، به نظر من اکنون رفقا را دشمنش و ایرج اسکندری در چنین موضعی قرار گرفته اند". (همان کتاب ص ۱۴۷).

پس از انقلاب، رادمش به ایران رفت ولی وارد "بازی" نشد و چون تا مین زندگی برای او با حقوق جزئی بازنشستگی ممکن نبود به آلمان شرقی برگشت. ایرج اسکندری نیز به ایران رفت و بسیار تهران مصور و صاحب‌های کرد و در آن مختصری "از روی کارهای کیا نوری پرده برداشت. با آنکه گفته‌های ایرج بسیار "رقیق" بود، کیا نوری او را "احضار" کرد و به او گفت که یا باید نوشته "تهران مصور" را تکذیب کند و یا از حزب اخراج خواهد شد. "در کف شیرینر خوانخواه ای، غیر تسلیم و رضا کوچک‌چاره‌ای؟" ایرج تسلیم شد و در ارگان حزب نوشته تهران مصور را تکذیب کرد و نوشت که تهران مصور درست گفته‌های او را منعکس نکرده بود. پس از این تکذیب تهران مصور مقاله‌ای زیر عنوان "رهبران حزب توده دروغ می‌گویند" منتشر کرد، و اطلاع داد که از گفته‌های ایرج نوار پر کرده بود و مطالبی را که ایرج خواش کرده بود خصوصی با شد و منتشر نشود، نیز چاپ کرد و نوار را تکثیر کرده به فروش گذاشت.

تکذیب ایرج و مقاله تهران مصور و نوار صمیمت ایرج همه را من از ایران دریافت کرده‌ام و دارم. اما خلاف وجدان و شرف است اگر نکات زیر نیز گفته نشود و در قضایوت مورد توجه قرار نگیرد:

۱ - دکتر رادمش پس از مراجعت از اروپا، در زمان رژیم رضا شاه بهترین استاد فیزیک جدید در دانشگاه تهران و از خانواده‌ای مرفه بود و هنگامی که پس از انقلاب به ایران برگشت چیزی نداشت جز حقوق بازنشستگی (گویا چهار هزار تومان) و مجبوره مراجعت به آلمان شرقی گردید.

و ایرج اسکندری نیز پس از مراجعت از اروپا یکی از باسوادترین افراد اروپا برگشته بود و در وزارت دادگستری بسیار فعال شناخته شده و مورد نظر بود. این هر دو نفر از نظر مالی در آن حریفان در تنگدستی بودند و شاید این نکته که تخصص‌شان در کشورهای گوناگون مهاجرت در آنجا زندگی کردند (سویالیستی) "خریدار داشت"، آنان را مجبوره سکوت کرد. شاید اگر من هم طبیب متخصص اطفال بودم به همان "دردها" مبتلا می‌شدم. این دو نفر هر دو هنگام مسافرت به ژنوه دیدن می‌آمدند و با هم یک از این دو در حضور یکی از دوستان مشترک قدیمی در منزل من نهار خوردیم و هر دو از آنچه به بر حزب توده و مردم ایران گذشت و می‌گذرد و از خیانت رهبری فعلی



متاثر و ناراحت و عصبانی بودند .

ایرج که بدون شک ، بعد از دکتر ارانی با سوادترین فرد ۵۳ نفر بود کتاب گا پیتال ، سرمایه‌ها رکس را به فارسی ترجمه کرد ( کاری که بسیار مشکل بود و دو جلد آن چاپ و منتشر شده است ) وی کتابی نیز اخیراً " منتشر کرد بنام در تا ریگی هزاره ها که من هنوز نخوانده ام ولی آنها که خوانده اند ، آنرا بسیار جالب و مفید تعریف کرده اند .

۲ - رادمنش و ایرج هر دو به اصول عام سوسیالیسم اعتقاد راسخ داشتند و شاید همین مناسبت به استالین و اتحاد شوروی کوچک ترین ایرادی ، که منتشر شده باشد ، در تمام دوران زندگی نگرفتند . این درست است که " اگر اتحاد شوروی از صحنه سیاست بین المللی ما خارج بشود نفس کشیدن حتی دروای آزاد برای ما مشکل خواهد بود . . . " این گفته دکتر مصدق امروز نیز درست است و باید در سر لوحه سیاست دولت های ملی فردای ایران آزاد شده قرار گیرد ولی دوست آن است که معایب دوست را بگوید و استقلال عقیده و رای و اظهار نظر خود را حفظ کند .

۳ - برای رادمنش و ایرج وهم چنین بسیاری از کادرهای حزب توده ایران بالا رفتن از پله های وکالت و ریاست وزارت و حتی نخست وزیری در رژیم پهلوی آسان بود . فراموش نکنیم که آنان که از حزب برای تسلیم شدن به شاه رفتند همه به آلاوالوف و مقام و ثروت رسیدند . آن اولیها به مردم ایران و به راه خود اعتقاد داشته و دارند و ممکن نبود نیست که جزو " غلامان خانه زاد " و " چاکران جان نثار " بشوند و خاطر مبارک آسوده باشد " بگویند . کدام انسان می تواند ادعای قضاوت عادلانه و وجدان و شرف بکند و نگوید که رادمنش و ایرج و بسیاری از کادرها و افسران تیرباران شده تیبونه ای رادر درستگاری و امانت و رعایت اصول انسانی و علاقه به ایران و ایرانی حتی از دور ، نمی توان با امثال علم و اقبال و شریف امامی و انصاری و دیگر " چاکران " و " غلامان " شاه مخلوع مقایسه کرد .

۴ - رادمنش و ایرج اسکندری و بسیاری دیگر از کادرها و افراد حزب توده از نظر خصائل انسانی با کا میخس و کیا نوری و پیروان آنان تفاوت بسیار داشتند و بنظر من غیر ممکن بود با ترور و قتل سردی از مخالفین یا افراد حزب موافقت نمایند .

دکتر فریدون کشاویز

۵ ژوئیه ۱۹۸۵